

آیا ما واقعاً طبیعت را دوست داریم؟

با بالاتر رفتن میزان تروریسم و خشونت در جهان، عمدتاً ژست‌های طبیعت‌دوستانه یا حیوان‌دوستانه نیز رشد می‌کنند اما فراموش می‌کنند که روزانه صدها انسان غیرنظامی توسط انسان‌های دیگر در حال سلاخی شدن‌اند.



با بالاتر رفتن میزان تروریسم و خشونت در جهان، عمدتاً ژست‌های طبیعت‌دوستانه یا حیوان‌دوستانه نیز رشد می‌کنند اما فراموش می‌کنند که روزانه صدها انسان غیرنظامی توسط انسان‌های دیگر در حال سلاخی شدن‌اند. به گزارش خبرنگار مهر، دکتر محمد مهدی اردبیلی یادداشتی به بهانه ایام نوروز و فرارسیدن بهار با عنوان آیا واقعاً بهار را دوست داریم ارسال کرده است. شما را به مطالعه این یادداشت دعوت می‌کنیم.

به بهانه فرارسیدن فصل بهار و توجه انسان‌ها به طبیعت (از اشعار تغزلی در رثای طبیعت گرفته تا گره زدن سبزه)، فرصتی است تا اندکی درباره خود طبیعت و بنیان علاقه احتمالی‌مان بدان بیاندیشیم و صحت این شعارهای طبیعت‌دوستانه و اشعار طبیعت‌پرستانه (از ستایش درخت و گل و بلبل گرفته تا فعالیت‌های محیط زیستی و حتی دفاع از حقوق حیوانات) را محک بزنیم. می‌دانیم که یکی از عادات رایج جوامع امروز ابراز علاقه به طبیعت است. در چنین وضعیتی طبیعت همواره با صفاتی همچون «خوب»، «پاک» و «آرام» توصیف شده و در عوض تمدن بشری و نماد اصلی آن یعنی «شهر» با صفاتی همچون «بد»، «کثیف»، «شلوغ» و «پرسروصدا» نشان داده می‌شود.

جالب اینجاست که اغلب افرادی که چنین موضعی اتخاذ می‌کنند نه جرأت می‌کنند شهر را به کلی ترک کنند و نه حتی می‌توانند مدتی را در طبیعت پاک و البته وحشی دوام آورند. تصویری واقع‌بینانه از طبیعت ناب و آلوده نشده به آفات زندگی مدرن (یعنی طبیعت فاقد برق، آب لوله‌کشی، گاز، تلفن، اینترنت، فروشگاه، ماشین، بیمارستان، تلویزیون و ...) بیشتر به جهنمی ترسناک می‌ماند تا بهشتی رویایی. نژاد بشر که پس از هزاران سال جنگ، خونریزی و خشونت توانسته تمدن خود را این چنین بر سیاره حاکم کرده و بدین وسیله برای خود امنیت (دست‌کم نسبت به حمله جانورانی غیر از انسان) به ارمغان آورد، دیگر نمی‌تواند حتی لحظه‌ای فضای بدون امنیت و پرتنش طبیعت ناب وحشی را تاب آورد.

البته نباید فراموش کرد که به لطف پیشرفت‌های مالی و تکنولوژیک اخیر، انسان می‌تواند طبیعت پاک و آرام را، البته به شکلی کاملاً کنترل شده، مصنوعی و کاریکاتوروار، خریداری کند و هفته‌ای را در سواحل این جزیره یا اعماق آن جنگل، البته با وجود تمام امکانات حمایتی و ضروری، خوش بگذراند.

حفظ محیط زیست برای چه کسانی؟

اما در سطحی ورای رویکرد رایج فوق، افرادی نیز هستند که به ظاهر می‌کوشند تا عشقشان به طبیعت را از سطح خیالپردازی‌ها یا غرغره‌های کودکانه فراتر ببرند و در راستای حفظ طبیعت یا محیط زیست گام‌هایی عینی بردارند. این قبیل افراد که گستره اجتماعی‌شان از گیاهخواران مخالف کشتار حیوانات تا فعالان محیط زیست را شامل می‌شود، تمام تلاششان را به کار می‌گیرند تا فعالیت‌هایشان بیشتر جنبه‌ای عملی و حتی بعضاً سیاسی بیابد: از برگزاری تظاهرات علیه گرم شدن کره زمین و قطع درختان گرفته تا اعتراض‌های نمادین به سلاخی حیوانات. آنها خود را طرفدار طبیعت معرفی می‌کنند و می‌کوشند تا خود را نه در کنار انسان‌ها، بلکه در مقابل آنها و در کنار طبیعت ناب قرار دهند و از آن موضع به نقد انسان‌ها و عملکرد مخرب تمدنشان بپردازند. نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که این قبیل رویکردها نیز، علی‌رغم ژست طبیعت‌دوستانه‌شان، فراموش می‌کنند که طبیعت ناب اصلاً وجود ندارد. طبیعت اختراع ماست. طبیعت، فقط طبیعت انسان است، طبیعت بدون انسان مفاکی بیش نیست که در ساده‌انگارانه‌ترین و خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان آن را با نومن (شیء فی‌نفسه) کانتی مقایسه کرد. این انسان است که به طبیعت معنا، شکل، و حتی رنگ و زندگی می‌بخشد و اگر بخواهیم صادق باشیم باید اعتراف کنیم که بخش اعظمی از تلاش‌های طبیعت‌دوستانه ما به بهانه حفظ خود طبیعت، چیزی نیست جز تلاش برای حفظ و نگهداری محیط و بستر زندگی انسان به نحوی که برای زندگی ما مناسب‌تر باشد. نگرانی ما از گرم شدن کره زمین هیچ ربطی به کره زمین یا جانوران دیگر ندارد، بلکه فقط و فقط معطوف است به ترس ما از تغییر شرایط زیستی خود ما.

از عشق تا ریاکاری

اصطلاح ظلم به طبیعت یا دفاع از حقوق موجودات طبیعی نیز به کرات در این میان به گوش می‌رسد، از تن ندادن به گوشتخواری به بهانه جلوگیری از ظلم به حیوانات تا نمونه‌های عرفان‌زده‌تر نکشتن هیچ موجود زنده. ریاکاری نهفته در پس چنین رویکردهایی نیز در گزینشی عمل کردن آنهاست که البته به دلایل بیولوژیک، گریزی هم از آن نیست. مخالفان گوشتخواری به این بهانه که «نیازی نیست ما برای سیر کردن خودمان حیوانات دیگر را بکشیم»، از ابتدا دو نکته مهم را نادیده می‌گیرند. نخست اینکه بر اساس روابط فیما بین موجودات در همین طبیعت مورد استناد آنان، انسان می‌تواند حیوانات دیگر را شکار کرده و بخورد. این یک امر کاملاً طبیعی است. انگار برای دفاع از طبیعت یا حفظ حقوق حیوانات از حمله گرگ به گوسفندان ممانعت کنیم (که البته این همان کاری است که ما تحت عنوان دامداری انجام می‌دهیم، اما نه برای دفاع از طبیعت یا جان گوسفندان، بلکه برای بلعیدن آنها توسط خودمان).

در اینجا نیز روشن می‌شود که دفاع از طبیعت یا موجودات زنده نیز صرفاً بهانه‌ای است برای تحکیم و تحمیل ریاکارانه همان نگاه انسان - محور بر جهان. نکته دوم را می‌توان در قالب این پرسش مطرح کرد که حالا که قرار نیست به طبیعت آسیب برسانیم و برای حیات خود موجودات زنده دیگر را نابود کنیم، پس چرا این قضیه فقط بناست بر روی حیوانات جاندار صدق کند؟ چرا در عوض گیاهان را بخوریم؟ مگر آنها زنده نیستند و مگر واجد ارگانیسم حیاتی نیستند؟ درضمن تکلیف ویروس‌هایی که بدن ما در حال بیماری در حال کشتن آنهاست، چه می‌شود؟ یا تکلیف آن همه موجود میکروسکوپی که در هر دم و بازدم به قتل می‌رسانیم؟ چرا ما گزینشی عمل می‌کنیم؟

بیا بید اندکی با خودمان روراست باشیم. ما طرفدار «طبیعت ناب» نیستیم، بلکه حتی از آن وحشت هم داریم. ما از تلاشمان برای حفظ طبیعت، تنها سه انگیزه اصلی داریم: نخست، سرگرمی (یعنی نگرانی از خالی شدن باغ وحش‌ها و کاهش سرگرمی‌های علمی - تفریحی)؛ دوم، تلاش برای بهبود وضعیت محیط زیست خودمان با هدف جلوگیری از تهدیدهای بیرونی علیه نژاد بشری (مانند گرم شدن سیاره‌مان و تبعات منفی آن)؛ سوم، تلاش برای مخفی کردن دستهای آلوده‌مان از خون هم‌نوعان خودمان و ناتوانی ما از کاهش خشونت در جوامع بشری. جالب اینجاست که با بالاتر رفتن میزان تروریسم و خشونت در جهان، عمدتاً این ژست‌های طبیعت‌دوستانه یا حیوان‌دوستانه نیز رشد می‌کنند. ژست‌هایی که برای کشته شدن یک دلفین یا انقراض فلان گونه سوسمار آنچنان داد و فغان به راه می‌اندازند تا فراموش کنند که روزانه صدها انسان غیرنظامی توسط انسان‌های دیگر، در مکان‌های مختلف و با بهانه‌های مختلف، در حال سلاخی شدن‌اند.